

گونه‌های مکاشفه خداوند در الاهیات مسیحی

محمد حقانی فضل*

اشاره

از نظر الاهیات مسیحی، خدا پنهان است و دست‌نیافتنی و انسان نیز ناتوان از شناخت او؛ اما خدا برای آنکه راه نجات را به انسان بنمایاند، از نهان‌گاه خویش بیرون آمده، خود و اهداف و خواسته‌هایش را بر انسان آشکار ساخته است. مسیحیان هر آنچه را که خدا و یا خواسته‌ها و اراده او را آشکار سازد «مکاشفه» می‌نامند. مکاشفه‌های الهی به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: مکاشفه‌های عمومی و مکاشفه‌های خاص. مصادیق مکاشفه عمومی، حضور خداوند در نظم و نظام طبیعت، حوادث تاریخی، و وجدان انسان‌هاست. منظور از عمومی بودن این مکاشفه‌ها این است که با دقت در آنها، وجود خدا بر هر انسانی آشکار خواهد شد. اما مکاشفه‌های خاص، مواردی هستند که تنها بر افرادی مشخص و زمان‌هایی خاص رخ داده‌اند. این مکاشفه‌ها را می‌توان در معجزات، نبوت‌های پیامبران، تجسد خدا در مسیح، کتاب مقدس، و تجربه شخصی افراد دید. این مکاشفه‌ها، و به‌ویژه کتاب مقدس، مبنای دیانت مسیحی هستند و از این‌رو، برای مسیحیان اهمیتی بنیادی دارند. نوشتار حاضر تلاش می‌کند بعد از تبیین تفاوت مفهوم «مکاشفه خداوند» با مفاهیمی چون وحی و مکاشفه در ادبیات اسلامی، به معرفی گونه‌های آشکارشدن خداوند بر اساس الاهیات مسیحی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: مکاشفه خداوند، مسیح، کتاب مقدس، الاهیات مسیحی، الهام، وحی

* پژوهشیار مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

آنچه پایه و اساس ادیان ابراهیمی را تشکیل می‌دهد وحی و مکاشفه الهی است. مراد هر سه دین ابراهیمی از وحی الهی آن است که خداوند به طریقی خود را به انسان‌ها نشان داده و خواسته‌هایش از او را به او تفهیم کرده است. علی‌رغم این مبنای مشترک، تفسیرهای این سه دین از وحی و مکاشفه الهی با یکدیگر متفاوت است، تا حدی که شاید کاربرد وحی — که یک واژه و اصطلاح اسلامی است — برای اشاره به مفهومی که در مسیحیت وجود دارد مناسب نباشد. وحی در اصطلاح اسلامی به معنای پیامی است که خداوند به یکی از انسان‌ها می‌دهد تا به دیگران برساند؛ اما نظرگاه مسیحی با این دیدگاه تفاوت اساسی دارد. به علت همین تفاوت اساسی است که در الاهیات مسیحی، برای اشاره به این مفهوم باید از واژه‌ای دیگر استفاده کرد. شاید بهترین واژه، واژه «مکاشفه» (revelation) باشد؛ این واژه حامل این معناست که خداوند خود را آشکار کرده است. در تعریف مکاشفه در الاهیات مسیحی می‌توان گفت: «مکاشفه آن عمل خداست که به وسیله آن خود را مکشوف می‌سازد و حقایقی را که از طریق دیگری نمی‌توان فهمید به مخلوقات خود می‌فهماند» (تیسن، بی‌تا: ۷). بر اساس این تعریف، در الاهیات مسیحی، هر پدیده بیرونی یا درونی که به نوعی دلالتی بر خدا و حکایتی از او داشته باشد، یا بیان‌کننده پیامی از سوی خداوند باشد، مکاشفه‌ای از خداوند تلقی می‌شود؛ به این معنی که گویی خداوند خود را از آن طریق به انسان نمایانده است. از این سخن معلوم می‌شود که این مکاشفه معنایی اعم از وحی در الاهیات اسلامی دارد و چنان‌که در ادامه نیز خواهیم گفت، وحی تنها بخشی از این مکاشفه است.

این تعریف تفاوت اصطلاح «مکاشفه» در ادبیات مسیحی را با «مکاشفه» در ادبیات اسلامی نیز آشکار می‌کند. در آثار و نوشته‌های اسلامی، به‌ویژه آثار عرفانی، مکاشفه به معنای شهود شخصی است که در آن، فرد مواجهه‌ای شخصی و بی‌واسطه با حق و حقیقت پیدا می‌کند. بنابراین، مکاشفه، در اصطلاح اسلامی، معنایی اخص و محدودتر از مکاشفه در اصطلاح مسیحی دارد. البته یکی از انواع مکاشفه‌های خداوند در الاهیات مسیحی نیز «مکاشفه شخصی» است که نزدیکی زیادی با مکاشفه مطرح در آثار اسلامی دارد. در بخش پایانی مقاله به معرفی اجمالی «مکاشفه شخصی» خواهیم پرداخت. مهم‌ترین نکته در تعریف الاهیات مسیحی از مکاشفه خداوند، آن است که تا

خداوند خود را آشکار نکند، انسان راهی به شناخت او نخواهد داشت. دو باور مسیحی مبنای این سخن هستند: اول پنهان بودن خدا و دوم ناتوانی انسان از شناخت کامل او. از نظر الاهیات مسیحی، انسان برای دستیابی به سعادت و معنابخشی به زندگی‌اش باید خدا را بشناسد؛ اما خداوند «متعالی» است و فراتر از عالم ماده قرار دارد. متعالی بودن خداوند باعث شده است که او برای انسان، که محصور به جهان ماده است، پنهان باشد. از سوی دیگر، انسان به خودی خود و با تلاش شخصی‌اش قدرت شناخت خداوند را ندارد؛ زیرا ذات انسان با گناه نخستین فاسد گشته و در نتیجه اراده و همچنین درک او چنان ضعیف شده است که تا خداوند خود را به انسان نمایاند، انسان راهی به شناخت او نخواهد داشت. از این روست که مسیحیان معتقدند: «هر نوع شناختی دینی از خدا، در هر جا که باشد، ناشی از مکاشفه است؛ در غیر این صورت، ما باید به این موضع باورنکردنی متعهد شویم که آدمی می‌تواند خدا را بشناسد، بدون اینکه او (خدا) چنین اراده کرده باشد» (مک‌گراث، ۱۳۸۴: ۳۸۸).

مسیحیان معتقدند خداوند می‌خواهد انسان‌ها را به سوی رستگاری رهنمون شود و برنامه او برای رساندن انسان به این هدف، مکاشفه است. از این روست که مکاشفه خدا، در دیانت و الاهیات مسیحی همان جایگاهی را دارد که سخن گفتن خدا در یهودیت و اسلام دارد (Bowden, 2005: 1032). بر اساس تعریفی که در بالا ارائه شد، گونه‌های مختلف مکاشفه خداوند در بردارنده دو مطلب برای انسان‌ها هستند: یکی شناساندن خود خداوند و دیگری انتقال برنامه‌ها و خواسته‌های خداوند به او. الاهیات و اندیشه مسیحی بر پایه تأمل بر این مکاشفات شکل گرفته است.

هرچند کلماتی که به معنای مکاشفه (Revelation) باشند، در عهد قدیم و عهد جدید به ندرت به کار رفته‌اند (مانند دوم‌قرن‌تیا ۱۲: ۱ و مکاشفه ۱: ۱)؛ اما در تمام کتاب مقدس این اندیشه فرض مسلم گرفته شده است که خدا خود را آشکار ساخته است و دانش انسان درباره خدا نیز پاسخی به این مکاشفه است (Ibid). در عهد قدیم بیشتر بر آشکارشدن خدا از طریق سخنان و اعمال او تأکید شده است و در عهد جدید آشکارشدن خدا از طریق تجسد در عیسی مسیح مورد تأکید قرار گرفته است.

مکاشفه الهی گونه‌های مختلفی دارد. گاه به وسیله یک عمل ناگهانی انجام می‌شود و گاه در یک دوره طولانی از زمان جریان دارد؛ گاه در دسترس همه مردم در

همهٔ زمان‌ها قرار دارد و گاه تنها در حیطه‌ای خاص و برای افرادی خاص رخ می‌دهد. مسیحیان برای دسته‌بندی مکاشفه‌ها معمولاً آنها را به دو دستهٔ مکاشفهٔ عمومی (General Revelation) و مکاشفهٔ خاص (Special Revelation) تقسیم می‌کنند.

مکاشفهٔ عمومی

مکاشفهٔ عمومی را می‌توان در سه ساحت طبیعت، تاریخ و وجدان دید. همگان با قوهٔ عاقلهٔ خویش قادر به درک این مکاشفه که از طریق نظم و قانون طبیعت و نیز حوادث تاریخی به ما منتقل می‌شود هستند. هدف این مکاشفه تأمین احتیاجات طبیعی انسان و تشویق روح او به جست‌وجوی خدای واقعی است (رک: تیسن، بی تا: ۷).

مکاشفه در طبیعت

طبیعت جایگاه اولیهٔ مکاشفهٔ خداست؛ یعنی جلوه‌های گوناگون طبیعت، نظم موجود در آن و فرایند تولید و بازتولید حاکم بر آن، همه نشان‌دهندهٔ وجود خدا هستند. توماس آکویناس می‌گوید: «کل طبیعت با قانونی که ذات خدا را منعکس می‌کند سازمان می‌یابد و در حقیقت، طبیعت عمل خلاق خدا را منعکس می‌کند» (برنتل، ۱۳۸۱: ۲۶). نظم و قانون حاکم بر طبیعت جنبه‌ای از این مکاشفه است و جنبهٔ دیگر آن حفاظت خدا از کائنات است (رک: محمدیان، ۱۳۸۱: ۳۷).

در کتاب مقدس موارد بسیاری وجود دارد که به آشکار شدن خدا در طبیعت اشاره دارند: «لیکن الآن از بهایم بپرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغیان هوا و برایت بیان خواهند نمود. یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهد داد و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید. کیست که از جمیع این چیزها نمی‌فهمد که دست خداوند آنها را به جا آورده است» (ایوب ۱۲: ۷-۹). عبارت «دست خداوند آنها را به جا آورده است» نشان می‌دهد که از نظر نویسنده کتاب ایوب، مخلوقات حاصل «فعل خداوند» هستند و از این رو، وجود او را برای ما آشکار می‌کنند. و یا در کتاب حکمت سلیمان آمده است: «آری، جملهٔ آدمیانی که جهل خدا در دلشان بود، فطرتاً باطل بودند، آنان که قادر نبودند از نیکی‌های پیدا، آن را که هست بشناسند، و آنان که با مشاهدهٔ اعمال، صانع را نشناختند. بلکه آتش یا باد یا هوای تندرو، یا گنبد پرستارهٔ آسمان یا آب خروشان، یا

چراغ‌های آسمان، آن سروران عالم، را خدای شمردند. چون از زیبایی آنها مسحور گشتند، خدایشان انگاشتند، باشد که بدانند سرور آنها چه اندازه برتر است. چه اینها را مبدأ زیبایی آفریده است» (۱۳: ۱-۳). این عبارات کتاب حکمت سلیمان — که در قرن اول پیش از میلاد در مصر نوشته شده است — اسطوره‌ها در باب منشأ جهان و نظرات فلسفه آن روزگار مبنی بر پیدایش جهان از ماده اولیه (آب، هوا، و ...) را رد می‌کند و از این نظریه دفاع می‌کند که این جهان ساخته دست خداست.

مکاشفه در طبیعت مکاشفه‌ای عام است که تمام انسان‌ها به آن دسترس دارند. به همین دلیل، پولس با استناد به مکاشفه عمومی خدا در طبیعت، تمام انسان‌ها را مسئول می‌داند و می‌گوید که همه انسان‌ها در معرض داوری خداوند هستند؛ زیرا آنان به اندازه کافی علم دارند: «زیرا خشم خدا از فراز آسمان بر هر گونه بی‌دینی و ستمگری آدمیانی که راستی را اسیر ستمگری می‌گردانند، آشکار می‌شود؛ چراکه آنچه می‌توان از خدا شناخت، بهر آنان عیان است؛ زیرا خدا آن را بر ایشان عیان ساخته است. از زمان آفرینش جهان، امور نادیدنی خدا، به میانجی اعمال و قدرت جاودان و الوهیت او بر خرد نمایان است، آن‌چنان که ایشان را عذری نیست» (رومیان ۱: ۱۸-۲۱). مهم‌ترین جمله در این آیات، عبارت «خدا آن را بر ایشان عیان ساخته است» است. این عبارت به روشنی بیان می‌کند که عالم خودبنیاد (Self-Subsistence) نیست، بلکه مخلوق است؛ به این معنا که ساخته دست خداست (Deninger, 1987: 357).

اعتقاد به آشکارشدن خدا در طبیعت و حضور او در نظام عالم، مبتنی بر خداشناسی مسیحی، و به عبارت بهتر ابراهیمی، است. در ادیان ابراهیمی خداوند اولاً خالق جهان است، ثانیاً شخص‌وار است و ثالثاً بین او و مخلوقاتش دوئیت وجود دارد؛ زیرا اگر خدا را غیرشخص‌وار و یا همسان با طبیعت بدانیم، به نحوی که خدا چیزی به‌جز طبیعت نباشد، چنین مکاشفه‌ای دیگر معنا نخواهد داشت.

عقل انسان وسیله فهم مکاشفه الهی در طبیعت است و هرچند وجود شرارت و شر در جهان این مکاشفه را تا حدی پوشانیده است (تیسن، بی‌تا: ۸)؛ اما انسان با عقل خویش، هر قدر هم که نفوذ آن ضعیف باشد، به نقطه نهایی وجود طبیعت پی می‌برد. عقل محکوم به قوانین هستی و کاشف کارکردهای این قوانین است. عقل به عنوان یک قوه می‌تواند واقعیت و حصه‌ای از ذات «موجود برتر» را کشف کند (برنتل، ۱۳۸۱: ۲۷).

اما مسیحیان معتقدند آنچه عقل از مکاشفه خدا در طبیعت می‌فهمد، به آن اندازه نیست که سعادت انسان‌ها را تضمین کند. از این رو، مکاشفه خدا در طبیعت را تنها بخشی از مکاشفه خدا می‌دانند و معتقدند خداوند، برای آنکه راه رستگاری را به انسان بیاموزد، باید مکاشفه‌های دیگری نیز داشته باشد. این نکته، علت اختلاف نظر مسیحیان با دئیست‌ها است؛ زیرا دئیست‌ها معتقد بودند که خدا جهان را همانند ساعت‌سازی که ساعت درست می‌کند، خلق کرده و آن را کوک کرده و رها نموده است و چون خدا «ساعت‌ساز» بسیار کاملی است دیگر احتیاجی نیست که در امور جهان مداخله نماید. آنان با استناد به این تحلیل، هر نوع مداخله الهی در جهان، مانند معجزه و یا وحی، را رد می‌کردند (هوردن، ۱۳۶۸: ۳۵). آنان اظهار می‌داشتند که با «عقل و با دقت در طبیعت» می‌توان به حقایق روشنی در باب خدا، نیکی و بدی، پاداش ابدی و مکافات عمل پی برد و این حقایق به قدری روشن هستند که برای درک آنها به مکاشفه دیگری نیاز نیست. اما با نقد سخنان آنان معلوم شد که حقایق مورد ادعای دئیست‌ها از طبیعت به دست نیامده بود؛ بلکه آنان آن مفاهیم را از سایر ادیان به‌ویژه مسیحیت کسب کرده بودند (تیسن، بی‌تا: ۸).

برخی دیگر از گروه‌های مسیحی که معتقد بودند خداوند بعد از خلقت هیچ حضور و دخالتی در عالم ندارد؛ دلیل خود را چنین بیان می‌کردند که پذیرش مداخله خدا بعد از خلقت، به معنای نقصان خلقت اولیه او است و پذیرش این نقص به معنای پذیرش نقص در علم و یا قدرت خداوند است. به نظر این عده شایسته نیست که خداوند رأساً در امور جاریه دنیا دخالت کند؛ بلکه خداوند با اعطای قوا و صفات مخلوقات، تمام آنچه شایسته بود را در «زمان خلقت» انجام داده است؛ بنابراین دیگر لازم نیست که چیز جدیدی انجام دهد. تمام اتفاقات و رخدادها بعد از خلقت اولیه ناشی از قوانین طبیعی هستند و قدرت الهی در آنها دخالتی ندارد (الامیرکانی، ۱۸۹۰: ۱۴).

متکلمان مسیحی در پاسخ به این اشکال، مواردی دال بر نقض این ادعا آورده‌اند: مورد اول، دریافت وجدانی ماست. همه ما به طبیعت اولیه خود از حضور خدا آگاهیم و متوجه هستیم که خدا اعمال ما را می‌بیند، امور ما را تدبیر می‌کند و برای تنبیه و یا حمایت از ما وارد عمل می‌شود. مورد دوم، توقع انسان‌ها در طی قرون برای مداخله الهی و فرستادن الهام از سوی اوست. اعتقاد به اینکه خداوند در امور دنیا دخالت

می‌کند و با انسان‌ها سخن گفته است منحصر به مسیحیان نیست. و مورد سوم نیز کتاب مقدس است که به روشنی نشان می‌دهد که خداوند دائماً حضور دارد و هرگاه و هر گونه که می‌خواهد عمل می‌کند (همان: ۱۴-۱۵).

مکاشفه در تاریخ

خدا حاکم بر جهان است و تمام اتفاقات تاریخ تحت نظارت و اراده‌ اجازدهنده‌ او رخ می‌دهند. در کنار این تدبیر و نظارت کلی، خداوند بارها نیز مستقیماً و بر اساس اهداف رهایی‌بخش خود، در تاریخ مداخله کرده است. در کتاب مقدس اشاراتی به این نوع مکاشفه وجود دارد. در مزامیر آمده است که «نه از مشرق و نه از مغرب و نه از جنوب سرافرازی می‌آید لیکن خدا داور است، این را به زیر می‌اندازد و آن را سرافراز می‌نماید» (مزبور ۷۵: ۶-۷) و یا پولس می‌گوید: «همه باید مطیع قدرت‌های متولی امور باشند؛ چراکه هیچ قدرتی نیست که از آن خدا نباشد و قدرت‌هایی را که وجود دارند، خدا برگمارده است. بدان سان که آن کس که در برابر قدرت می‌ایستد، بر نظمی که خدا برقرار ساخته است سرکشی می‌کند» (رومیان ۱۳: ۱-۲). بر همین اساس است که کتاب مقدس از کارهای خدا در مصر سخن می‌گوید (خروج ۹: ۱۳-۱۷؛ ارمیا ۴۶: ۱۴-۲۶؛ رومیان ۹: ۱۷) و همچنین از کارهای خدا در مورد بابل (ارمیا ۵۰: ۱-۱۶ و ۵۱: ۱-۴)، آشور (اشعیا ۱۰: ۵-۱۹؛ حزقیال ۳۱: ۱-۱۴؛ ناحوم ۳: ۱-۷)، ماد و فارس (اشعیا ۴۴: ۲۴-۴۵: ۷) و مانند اینها.

خدا به طور مخصوص‌تری خود را در تاریخ قوم اسرائیل مکشوف کرده است. مکاشفه‌ خدا در قوم اسرائیل مبتنی است بر عهدی که خدا با این قوم می‌بندد. نویسندگان کتاب مقدس، چه عهدقدیم و چه عهدجدید، معتقدند که خدا خود را در تاریخ قوم اسرائیل آشکار کرده است و نجات از بندگی مصریان، پیروزی بر اقوام ساکن در سرزمین مقدس، تبعید، و بازگشت به سرزمین مقدس را حوادثی می‌دانند که نشانه‌ حضور خدا در تاریخ این قوم هستند (Jensen, 2003: 188). مکاشفه‌ خدا در تاریخ اسرائیل مضمون اصلی مطالب عهد قدیم را شکل و جهت می‌دهد. این مکاشفه در عهد جدید نیز همچنان پراهمیت باقی مانده است و عیسی و رسولانش به کرات به حضور خدا در تاریخ این قوم اشاره کرده‌اند (اعمال رسولان، فصل ۷).

نویسندگان کتاب مقدس زمانی که حوادث اتفاق افتاده در تاریخ قوم اسرائیل را نقل می‌کنند آنها را تفسیر نیز می‌کنند؛ مثلاً اشاره به اینکه آزادی قوم اسرائیل از مصر توسط «دست قوی خدا» انجام شده است،^۱ خود متضمن تفسیر این حادثه است و این پیام را می‌رساند که نباید این حوادث را صرفاً پدیده‌هایی تاریخی دانست بلکه آنها نشانه‌هایی از حضور خدا هستند (Jensen, 2003: 188). به عبارتی دیگر، این حوادث اعمال نجات‌بخش و یا کیفرها و تنبیهاتی هستند که خداوند از طریق آنها پا به تاریخ گذاشته است. این اعمال فقط نشانه‌هایی در تأیید سخنان پیامبران نیستند؛ بلکه خود این اعمال مکاشفه‌ای و الهامی هستند — دست‌کم زمانی که با تفسیری پیامبرانه همراه می‌شوند (Dulles, 2003: 196).

البته مسیحیان معتقدند که خدا تا زمان پایان تاریخ و برقراری سلطنت الهی، قدرت عالی و سلطنت خود را در این دنیا محدود ساخته است و شیطان تسلط بسیاری در این عصر شیطانی دارد^۲ (اول یوحنا ۵: ۱۹؛ غلاطیان ۱: ۴)؛ اما این محدودیت مداخله خدا در تاریخ موقتی و بر اساس حکمت اوست و او سرانجام شیطان و تمام لشکریان شریرش را نابود خواهد ساخت (مکاشفه ۱۹: ۲۰).

خداوند در زندگی شخصی ما نیز دخالت می‌کند و او را به سمت درست و خیر سوق می‌دهد. این نوع از دخالت خدا را می‌توان «دخالت مصلحت‌آمیز خدا در زندگی انسان» (Providential dealing) نامید: «می‌دانیم خدا با آنان که دوستش می‌دارند، در همه امور از برای خیرشان همراهی می‌کند، با آنان که بنا بر مشیت خویش ایشان را بخوانده است» (رومیان ۸: ۲۸).

۱. «پس موسی نزد یهوه خدای خود تضرع کرده گفت: "ای یهوه چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای مشتعل شده است؟"» (خروج ۳۲: ۱۱).
۲. این نگاه مسیحی به قدرت شیطان، امروزه به واسطه آثار مسیحی و حتی کتاب‌ها و فیلم‌هایی که بر اساس این نگاه نوشته و تولید شده‌اند، در سراسر جهان منتشر شده است و می‌توان ردپای آن را در برخی از آثار مسلمانان نیز دید؛ اما از نگاه قرآن و به تبع آن الاهیات اسلامی، شیطان تنها به وسوسه و اغوای ابنای آدم می‌پردازد و بر آنان تسلطی ندارد: «وَقَالَ... مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَكُلُّمُوهُمُ أَنْفُسُكُمْ...» و شیطان گفت: ... مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید ... (ابراهیم: ۲۲).

مکاشفه در وجدان

در عهدقدیم کلمه وجدان نیامده است؛ ولی در عهد جدید حدود سی بار به کار رفته است (واژه یونانی syneidèsis) (تیسن، بی تا: ۱۰). وجدان حسی درونی است که ما را به رفتار درست و دوری از رفتار اشتباه فرامی خواند. وجدان عمل درست را تشخیص می دهد و فرد را به عمل به آن وامی دارد؛ به عبارت دیگر، وجدان اعلام می دارد که اعمال و حالات ما با معیار مطابقت دارند یا نه. مسیحیان وجدان آدمی را نیز جنبه‌ای از مکاشفه عمومی خداوند می دانند که به نحوی، انسان‌ها را به وجود و حتی خواسته‌های خداوند رهنمون می شود.

کاردینال جان هنری نیومن (John Henry Cardinal Newman) این مکاشفه را چنین تبیین می کند: وجدان همیشه با تهدیدات و وعده‌ها ما را وامی دارد که از حق پیروی و از خطا و باطل پرهیز کنیم. هرچند ممکن است گاهی وجدان برخی افراد در تعیین عمل صحیح دچار خطاهایی بشود، اما این امر به اصل دعوت وجدان لطمه‌ای نمی زند. وجدان برای تشخیص، به خود تکیه نمی کند، بلکه کم‌وبیش به جلو می رود تا به چیزی فراتر از خود برسد و به نحو ضعیفی پی می برد که برای تصمیمات خود به تأییدی بالاتر از خود نیازمند است، چنان‌که این امر در احساس شدید تعهد و مسئولیت که وجدان از آنها خبر می دهد آشکار است. از این بابت ما عادت داریم از وجدان به‌عنوان یک ندا سخن بگوییم. اگر از نادیده گرفتن ندای وجدان، احساس مسئولیت، شرمندگی و ترس می کنیم، این دلالت دارد بر اینکه «کسی» وجود دارد که در مقابل او احساس مسئولیت و شرمندگی می کنیم و از ادعاهای او علیه خودمان می ترسیم. اگر در انجام کارهای خطا همان احساسی را داریم که از آزار و اذیت مادرمان دچار آن می شویم و اگر با انجام کارهای درست از همان نشاط روحی و رضایت‌خاطری بهره‌مند می شویم که از ستایش پدرمان به ما دست می دهد، یقیناً در درون خود تصویر شخصی را داریم که محبت و نگاه احترام‌آمیز ما به سوی اوست و شادی خود را در تبسم او می یابیم و در آرزوی او هستیم و حاجات خود را از او می خواهیم. پدیده وجدان تصویری از یک حاکم برتر، داور، مقدس، عادل، بصیر و منتقم را نشان می دهد که اصل سازنده دین است (رک: برنتل، ۱۳۸۱: ۴۱-۴۴).

وجدان مکشوف‌کننده وجود خدا و قسمتی از خواسته‌های وی است؛ یعنی وجدان

نه تنها برای ما روشن می‌سازد که خدا وجود دارد بلکه معلوم می‌کند که خدا ما را از درست و نادرست نیز آگاه ساخته است:

زیرا مشرکان محروم از شریعت، آنگاه که احکام شریعت را به طرز طبیعی به جا می‌آورند، بی آنکه شریعت داشته باشند، در خویش جای شریعت را می‌گیرند؛ اینان راستی این شریعت ثبت شده در دل خویش را می‌نمایانند که شاهد آن، گواهی وجدان ایشان و داوری‌های درونی نکوهش‌آمیز یا ستایشگرانه‌ای است که در باب یکدیگر می‌کنند (رومیان، ۲: ۱۴-۱۶).

چنان‌که اشاره شد، وجدان علاوه بر آنکه وجود خدا را برای ما آشکار می‌کند، می‌تواند ما را از خواسته‌های او نیز آگاه سازد؛ طبق تعالیم پولس هنجارهای بیرونی به هر صورت که باشد، رفتار آدمی تنها بسته به داوری وجدان است (رومیان ۲: ۱۴-۱۵؛ ۹: ۱؛ دوم قرنتیان ۱: ۱۲)؛ اما این داوری تابع داوری خداست (اول قرنتیان ۸: ۷-۱۲؛ ۱۰: ۲۵-۲۹؛ دوم قرنتیان ۴: ۲). اگر وجدان ملهم از ایمان و محبت باشد (اول تیموتائوس ۱: ۵، ۱۹) و با خون مسیح تطهیر شده باشد (عبرانیان ۹: ۱۴؛ ۱۰: ۲۲) نیک و منزه است (عهدجدید بر اساس نسخه اورشلیم، ۱۳۸۷: ۸۲۹، پاورقی ۲). بر اساس تعالیم پولس، می‌توان گفت اگر فردی به مسیح ایمان کامل بیاورد، او امر وجدان او، او را به سمت خواسته‌های الهی راهنمایی می‌کند.

مکاشفه خاص

مکاشفه خاص به مواردی گفته می‌شود که خدا به وسیله آنها خود و حقایق مربوط به خود را در زمان‌های به‌خصوص و بر عده‌ای مشخص آشکار می‌سازد؛ البته این مکاشفه‌ها مختص به آن زمان‌ها و مکان‌ها نیستند و الاهیات مسیحی آنها را راهنمای همه مسیحیان در تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌داند. خودآشکارسازی‌های خاص خداوند را می‌توان در چند شکل دید: معجزات، نبوت‌ها، وجود و اعمال عیسی، کتاب مقدس، و تجربه‌های شخصی.

ضرورت مکاشفه خاص

انسان بدون راهنمایی و هدایت الهام الهی نمی‌تواند به کافی بودن آنچه از مکاشفه

عمومی فهمیده است قطع پیدا کند؛ زیرا انسان شروط نجات و سعادت را نمی‌داند و از راه مکاشفه عمومی نیز نمی‌تواند این آگاهی را کسب کند؛ چراکه ابزار انسان برای کشف معنای مکاشفه عمومی عقل است و عقل حتی در جدی‌ترین تصمیمات زندگی نیز لنگ‌لنگان راه می‌رود. اگر این تصمیم مربوط به دنیای غیرمحسوس باشد، ضعف عقل آشکارتر هم می‌شود؛ زیرا در این موارد عقل باید واقعیات و اصولی را جست‌وجو کند که اقتضانات آنها با الگوی رایج زندگی انسان ناسازگارند. مشکلاتی که انسان‌ها بر سر راه رسیدن به حقیقت با آنها مواجه‌اند، چنان عظیم‌اند و یافته‌های عقلی چنان ناقص‌اند که برای دستیابی به معرفتی مطمئن، وحی خدا ضروری است. پاپ پیوس دوازدهم (Pius XII) در بیان ضرورت اخلاقی مکاشفه خاص الاهی، پس از اشاره به این واقعیت که انسان‌ها همواره درباره موضوعات دینی و اخلاقی اختلاف نظر داشته‌اند می‌گوید:

هرچند اجمالاً عقل انسانی با نور و توان طبیعی خود می‌تواند به نوعی معرفت یقینی و صادق نسبت به یک خدای شخص‌وار که با مشیت خویش ناظر و حاکم جهان است، و نیز به معرفت قانون طبیعی‌ای که «خالق» در قلوب ما به ودیعت گذاشته است برسد، با این حال، موانعی که عقل را از کاربرد مفید و مؤثر توانایی طبیعی‌اش باز می‌دارند کم نیستند؛ مانند اینکه حقایقی که باید درباره خدا و نیز روابط بین خدا و انسان‌ها دانست کاملاً فراتر از نظام محسوس‌اند... عقل انسانی در شناخت این حقایق با مشکل فعالیت حواس و قوه تخیل، و نیز با شهوات پلید ناشی از گناه اولیه مواجه است. به همین دلیل، وحی [و مکاشفه] الاهی باید اخلاقاً ضروری دانسته شود تا اینکه این حقایق اخلاقی و دینی... با یقین ثابت و به دور از خطا ادراک شوند (برنتل، ۱۳۸۱: ۶۸).

بنابراین، مسیحیان معتقدند که مکاشفه خاص از دو جهت ضرورت دارد: نخست آنکه این امکان را فراهم سازد تا مهم‌ترین حقایق قابل‌فهم دین را با اطمینان و بدون آمیختگی به اشتباه دریابد؛ دوم آنکه این توانایی را به انسان به‌عنوان مخلوق هوشمند بدهد که به سوی آن غایت فراطبیعی که خدا برایش مقدر کرده است جهت‌گیری کند (بخشنده، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

معجزه

پیامبران عهد قدیم معجزات فراوانی انجام می‌دادند که کتاب مقدس آنها را ثبت کرده است؛ مانند جاری شدن آب از صخره به دست موسی (خروج ۱۷: ۶) و یا شکوفه دادن عصای هارون (اعداد ۱۷: ۸). عهد جدید نیز مملو از معجزات است؛ عیسی بیماریاران را شفا می‌دهد (متی ۱۲: ۲۲؛ مرقس ۱۰: ۴۶)، مردگان را زنده می‌کند (لوقا ۷: ۱۱؛ یوحنا ۱۱: ۱-۴۴)، هزاران نفر را با غذایی اندک سیر می‌کند (متی ۱۴: ۱۳-۲۱؛ مرقس ۸: ۱-۹)، آب را به شراب تبدیل می‌کند (یوحنا ۲: ۱-۱۱)، طوفان را آرام می‌کند (مرقس ۴: ۳۵)، بر روی آب راه می‌رود (متی ۱۴: ۲۲) و معجزاتی از این قبیل. مسیح شفادادن‌ها و اعمال معجزه‌وار خویش را نشانه‌ای از حضور و قدرت خدا معرفی می‌کند: «اگر به مدد انگشت خدا دیوها را دفع می‌کنم، پس ملکوت خدا به شما رسیده است» (لوقا ۱۱: ۲۰). حواریان و شاگردان عیسی نیز قدرت انجام معجزه را داشتند؛ کتاب اعمال رسولان گزارش می‌دهد که پولس بیماریارانی را شفا داد و حتی پسری را که در سخنرانی او به علت سقوط از طبقه سوم مرده بود زنده کرد (اعمال رسولان ۲۰: ۷-۱۲).

مسیحیان این معجزات را مشخص‌ترین نشانه‌های مکاشفه الهی می‌دانند (Catechism, 2004: 39)؛ زیرا از نظر آنان، معجزات چنان‌اند که گویی در ضمن آنها «خدا از نهان‌گاه خود بیرون می‌آید و به انسان‌ها نشان می‌دهد که زنده است و بر کائنات فرمانروایی دارد» (تیسن، بی‌تا: ۱۱). در اینجا نیز می‌توان ردپای انسان‌شناسی و خداشناسی خاص مسیحی — که مبنای تبیین خاص آنان از رابطه خدا و انسان است — را دید؛ چنان‌که اشاره شد مسیحیان معتقدند خدا دور از دسترس فهم انسان قرار دارد و از سویی ذات فاسد انسان نیز قادر به شناخت خدا نیست؛ پس لازم می‌آید که خدا گاهی، در قالب معجزات و مانند آن، از «نهان‌گاه خود» خارج شود، و وجود و قدرت خود را به «انسان‌ها نشان دهد».

نبوت

مضمون نبوت‌ها را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: «پیش‌گویی»، یعنی گفتن رازهای الهی قبل از وقوع آن؛ و «واسطه بودن»، یعنی سخن گفتن از طرف خدا درباره گذشته، حال و یا آینده (Bowden, 2005: 983). هر دو نوع نبوت را می‌توان در کتاب مقدس

دید. خداوند به واسطه این نبوت‌ها — که عمدتاً از زبان پیامبران بیان می‌شدند — پیام و یا برنامه‌ای را برای مردم آشکار می‌کرد: «آنگاه روح خداوند بر من نازل شده مرا فرمود: "بگو که خداوند چنین می‌فرماید..."» (حزقیال ۱۱: ۵).

نوشته‌های پیامبرانه، قسمت عمده عهد قدیم را تشکیل می‌دهند. در کتاب مقدس به تناسب نوع نبوتی که فرد پیامبر انجام می‌داد و یا نحوه‌ای که الهام و وحی را دریافت می‌کرد عناوین گوناگونی برای اشاره به آنان به کار رفته است. البته عنوان‌هایی که برای پیامبران به کار می‌رفت به گروهی که آن عنوان را به کار می‌بردند و زمان آن پیامبر نیز بستگی داشت. پرکاربردترین عنوان برای اشاره به این پیامبران، عنوان «نبی» (navi) است. عنوان دیگر «رؤیابین» یا «بیننده» (hozeh) است؛ این عنوان بیشتر بر شهود دلالت دارد، مثلاً کتاب‌های برخی از پیامبران با چنین عبارتی آغاز می‌شوند: «کلام یهوه که بر میکاه ... نازل شد و آن را درباره سامره و اورشلیم دید». علاوه بر این دو عنوان، سه عنوان دیگر نیز در کتاب مقدس دیده می‌شود: «رائی» (ro'eh)، «مرد خدا» (ish ha-Elohim) و «پسران انبیا» (benei ha-nevi'im) (Wilson, 1987: 16-17).

در عهد جدید نیز مطالب نبوتی حضور دارند. عمده‌ترین متن پیامبرانه در مجموعه عهد جدید کتاب مکاشفه یوحناست. این کتاب هم شامل پیش‌گویی است و هم دربردارنده انتقاد اجتماعی. یوحنا در این کتاب آمدن دنیایی جدید را پیش‌گویی می‌کند که در آن خدا با انسان خواهد بود. او از تصاویر کتاب دانیال استفاده می‌کند تا به شدت از سیاست و اقتصاد امپراتوری روم انتقاد کند. او سرنگونی امپراتوری روم را نیز پیش‌گویی می‌کند (Bowden, 2005: 987).

البته هر پیش‌گویی را نمی‌توان نبوت دانست، پیش‌گویی، زمانی نبوت است که نه به وسیله عقل و پیش‌بینی بشری، بلکه از طریق پیام مستقیم الاهی بیان شده باشد (تیسن، بی‌تا: ۱۲)؛ مانند نبوت اشعیا درباره به قدرت رسیدن کوروش و بازسازی معبد اورشلیم که یکصد و پنجاه سال قبل از به قدرت رسیدن او بیان شده است: «و درباره کورش می‌گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت» (اشعیا ۴۴: ۲۸).

در سنت مسیحی، پیامبران عهد قدیم را کسانی می‌دانند که آینده را آشکار می‌کردند (Wilson, 1987: 14). از نظر مسیحیان مهم‌ترین و اصلی‌ترین پیش‌گویی پیامبران عهد قدیم،

پیش‌گویی آمدن مسیح است. الاهی‌دانان مسیحی بسیاری از آیات عهد قدیم را حاوی اشاراتی به آمدن عیسی می‌دانند (مانند اشعیا ۷: ۱۳-۱۵).

اما نبوت تنها به پیش‌گویی آینده منحصر نمی‌شود، محققان پیامبران را به‌عنوان آفرینندگان شکلی بسیار روشنفکرانه از توحید اخلاقی تصویر کرده‌اند (Wilson, 1987: 14). بسیاری از سخنان انبیای عهد قدیم و نوشته‌های عهد جدید (مانند رساله یعقوب) را می‌توان از این دست دانست؛ در این گفته‌ها، انبیا و رسولان مردم را به روش صحیح دینداری دعوت می‌کردند و با خصلت‌هایی چون ریاکاری، ترک خدا، و مانند اینها مقابله می‌کردند.

شاید به‌نوعی بتوان مسیح و اعمال او را نیز در قالب این گونه از مکاشفه قرار داد؛ زیرا مسیح شباهت‌های بسیاری به پیامبران عهد قدیم داشت. او معاصر یحییای تعمیددهنده بود و مانند بسیاری از پیامبران پیش از خود ظاهر‌گرایی را که به مسائل کم‌اهمیت‌تر دین بهای بسیاری می‌دادند اما جنبه‌های مهم‌تر خواست الاهی را نادیده می‌گرفتند محکوم می‌کرد (لوقا ۱۱: ۴۲). عیسی گاه پیش‌گویی نیز می‌کرد و به نظر می‌رسد که نابودی معبد اورشلیم را پیش‌گویی کرده است (مرقس ۱۳: ۲). به نظر می‌رسد که عیسی خود را یک پیامبر می‌دانست و معاصران وی نیز چنین تصویری درباره او داشتند^۱ (متی ۱۳: ۵۷؛ ۲۱: ۱۱؛ لوقا ۷: ۱۶، ۱۳: ۳۳؛ یوحنا ۶: ۱۴). البته نباید فراموش کنیم که این نگاه به عیسی و این تبیین از اعمال و شخصیت او، طرفداران بسیاری در الاهیات مسیحی ندارد (نمونه‌ای از این طرفداران را می‌توان در کتاب *اسطوره تجسد خدا*، ویراسته جان هیک، مشاهده کرد)؛ در الاهیات مسیحی، تفسیر غالب از شخصیت و اعمال مسیح چیزی است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

عیسی مسیح

کسی خدای را هرگز ندیده است؛ پسر یگانه که در آغوش پدر است، همو او را شناساند (یوحنا ۱: ۱۸).

۱. در واقع، نوشته‌های عهد جدید درباره عیسی را می‌توان به دو پاره متفاوت تقسیم کرد: یک دسته او را یک انسان می‌دانند و یکی از بزرگ‌ترین پیامبران الاهی. این نگاه را می‌توان به‌ویژه در *اناجیل* هم‌دید مشاهده کرد. دسته دوم او را پسر خدا و هم‌ذات با خدا می‌دانند. نوشته‌های پولس و یوحنا از این نگاه حمایت می‌کنند.

باور مسیحیان بر این است که خدا از زمان آدم، در طی مراحل و مدارجی خود را برای انسان مکشوف ساخت. این آشکارسازی گاه به قول و گفتار بود و زمانی به معجزات و گاه نیز به امور دیگر، اما همه این مکاشفه‌ها ناقص بودند و قادر نبودند که خدا را به طور کامل نشان بدهند؛ اما این مکاشفه‌های ناقص زمینه را برای آشکارشدن کامل و نهایی فراهم ساختند و «چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خویش را گسیل داشت...» (غلاطیان ۴: ۴-۵).

مکاشفه‌ خدا در عیسی به معنای آشکارکردن برنامه‌ الاهی برای آشتی با انسان‌ها بود: «از پیش معین کرد که به میانجی عیسی مسیح، پسرخواندگان او گردیم ... و او ما را از راز اراده‌ خویش آگه ساخت، همان تدبیر خیرخواهانه که از پیش اندیشیده بود» (افسیان، ۱: ۵-۹). خداوند در فرایند این مکاشفه کاملاً فعال است؛ اوست که از ازل تصمیم گرفته است که در پسر خویش، عشق خویش به انسان‌ها را نشان دهد. تجسد پسر او در رحم یک زن (غلاطیان ۴: ۴)، مرگ شفاعت‌آمیز پسرش بر روی صلیب، و زنده شدن او پس از مرگ، تحقق برنامه‌ پنهان خدا هستند. در این برنامه، خود مسیح آن چیزی است که آشکار شده است (Deninger, 1987: 360). مسیح خود خداست (میشل، ۱۳۸۱: ۲۸) و از این روست که کامل‌ترین مکاشفه و آشکارشدن خداست؛ زیرا «مسیح هم وجود خدا، هم ذات خدا، و هم اراده‌ خدا را برای انسان‌ها آشکار کرد» (تیسن، بی‌تا: ۱۶).

الاهیدانان مسیحی در بیان علت آشکارشدن خدا در عیسی دلایل چندی ارائه کرده‌اند؛ مانند اینکه مکاشفه‌ عمومی خدا نتوانست دنیای غیر یهود را به درک وجود، ماهیت و اراده‌ الاهی رهبری نماید (رومیان ۱: ۲۰-۲۳) و حتی فلسفه نیز نتوانست نظر صحیحی درباره‌ خدا به انسان ارائه دهد (اول قرنتیان ۱: ۲۱). از این رو به مکاشفه‌ کامل‌تری نیاز بود؛ اما علت اصلی‌ای که الاهیات مسیحی برای این مکاشفه ارائه می‌کند فساد ذاتی انسان و ناتوانی او از شناخت خداست.

الاهیات مسیحی بر اساس اندیشه‌های پولس شکل گرفته است. از نظر پولس تمامی انسان‌ها ذاتاً گناه‌کارند؛ زیرا از زمان آدم و به واسطه‌ گناه او همگان گناه‌کار شدند (رومیان ۵: ۱۹). این گناه اراده‌ انسان را فاسد کرده بود و دیگر انسان‌ها قادر نبودند که به‌شخصه خدا را بشناسند و راهی برای نجات و سعادت خویش بیابند. انسان به عمل

نجات‌بخشی نیاز داشت تا وی را از اسارت گناهی که آدم مرتکب شده بود رهایی بخشد. در واقع عیسی علاوه بر آنکه وحی کامل خداست «منجی» نیز است. مسیح با رنجی که بر صلیب برد، گناه نخستین را فدیہ کرد: «همچنان که با نافرمانی یک انسان بسیاری گنهکار گشتند، بدین سان با فرمانبری یک تن بسیاری دادگر خواهند گشت» (رومیان ۵: ۱۹).

تا پیش از آمدن مسیح، انسان‌ها — که همگی گناه‌کارند — بنده و غلام خداوند بودند و به مجازات گناه نخستین، زیر یوغ شریعت قرار داشتند. از این رو، مکاشفه خدا در این دوره (دوره شریعت) به شکل نبوت بود؛ زیرا در عصر شریعت انسان به پیامبر محتاج است تا دستورات و اوامر را برای او بیاورد؛ اما با فدا شدن عیسی دیگر انسان غلام و بنده خدا نبود بلکه «پسر» خدا بود:

خدا پسر خویش را گسیل داشت ... تا تابعان شریعت را بازخرد و پسرخواندگی بر ما عطا کند و دلیل آنکه شما پسرانید، این است که خدا روح پسر خویش را بر دل‌های ما گسیل داشته است که بانگ می‌زند: آبا، پدر! (غلاطیان ۴: ۴-۷).

در رابطه پسر و پدر، هدف آن است که انسان‌ها خداگونه شوند و این می‌طلبد که انسان‌ها خدا را ببینند تا از او الگوگیری کنند. پس خدا پسرش را که همذات با خود بود به زمین فرستاد. به همین دلیل است که مسیح کامل‌ترین مکاشفه خداست. در عیسی ناصری، واسطه وحی و محتوای وحی (یعنی شخص، تعالیم، و عمل نجات‌بخش عیسی) یکی بودند و یک موضوع یگانه را برای مکاشفه تشکیل می‌دادند (Deninger, 1987: 360).

برای آنکه اعمال و سخنان عیسی برای نسل‌های بعدی ثبت گردد لازم بود تا کسانی آن را ثبت کنند به همین دلیل رسولان عیسی، مأمور ثبت این مکاشفه شدند. اناجیل مستقیماً به توصیف این مکاشفه می‌پردازند و در واقع می‌توان گفت: «عهدجدید تاریخ‌نگاری خدایی است که ذات خود را به‌عنوان منجی، مکشوف کرده است» (میشل، ۱۳۸۱: ۵۳). مسیحیان معتقدند آنچه پولس و سایر رسولان نیز در رساله‌های خود نگاشته‌اند تکمیل همین مکاشفه است.

تمام نویسندگان عهد جدید معتقد بودند که خدا در اعمال و مرگ عیسی، به نیابت از قوم خود، عمل کرده است و نیز معتقد بودند که پاسخ‌دادن به عیسی، پاسخ‌دادن به خدایی است که او را فرستاده است (Bowden, 2005: 1034). البته باید پشتوانه تفسیر الاهیاتی مسیحیان از کارهای عیسی را بیشتر در نوشته‌های پولس و یوحنا جست‌وجو کرد (Deninger, 1987: 360). تفسیر پولسی از مکاشفه مسیح بعدها به صورت عقیده تثلیث و تجسد شکل الاهیاتی یافت.

عیسی مسیح، همچنان‌که کامل‌ترین مکاشفه خداست، آخرین مکاشفه عمومی و همگانی خداوند نیز است: «تدبیر نجات مسیحی، بدین لحاظ که همان عهدجدید و نهایی است، هرگز از بین نخواهد رفت؛ و پیش از تجلی شکوهمند خداوند ما عیسی مسیح، توقع مکاشفه همگانی جدیدی نمی‌رود» (Catechism, 2004: 22)؛ زیرا خدا همه چیز را در این کلمه خویش گفته است. قدیس یوحنا صلیبی در تفسیر آیات آغازین رساله به عبرانیان این مطلب را چنین بیان کرده است:

او با اعطا کردن پسرش — که تنها کلمه‌اش است (زیرا کلمه دیگری ندارد) — به ما، به یکباره همه چیز را در این یگانه کلمه‌اش گفته است و چیز دیگری برای گفتن ندارد ... زیرا آنچه را به طور پراکنده به پیامبران گفته است، اکنون با اعطای این کل، که پسرش است، به یک مرتبه همه چیز را به ما گفته است (Ibid).

این تفسیر از عیسی مسیح نتایج مهمی برای دین مسیحی در پی داشت. این نگاه عیسی را به مکاشفه مبنایی این فرقه جدید تبدیل کرد و باعث شد مسیحیت از دین مبدأ (یهودیت) جدا شده، به آیینی جدید تبدیل شود. در حدود بیست سال پس از مرگ عیسی، در انطاکیه و نیز غلاطیه مناقشه‌ای درگرفت که می‌توان آن را رقابت بین ادعاهای موجود در باب مکاشفه خدا دانست. پولس در مخالفت با پطرس تأکید می‌کرد که ایمان به مسیح یگانه عنصر سازنده هویت مسیحیان است (غلاطیان ۲: ۱۴-۱۶) و بنابراین غیریهودیانی که به مسیحیت می‌گروند ملزم به رعایت قوانین شریعت موسی نیستند. تأثیر این نزاع بر تلقی الاهیات مسیحی از مفهوم وحی — و به طور کلی، نحوه شناخت انسان از خدا — را می‌توان چنین بیان کرد که پیروزی پولس در این نزاع به

این معنا بود که مهم‌ترین و محوری‌ترین گونهٔ مکاشفهٔ خداوند تجلی او در عیسی است نه پیامی که توسط پیامبران و رسولان برای مردم فرستاده است. همین تلقی باعث تفاوت بسیار دیدگاه الاهیات مسیحی در باب وحی با دو دین هم‌خانواده‌اش، یعنی اسلام و یهودیت، شده است؛ زیرا اسلام و نیز یهودیت، مهم‌ترین راه شناختن خدا را در پیام‌های او جست‌وجو می‌کنند و از این روست که قرآن در اسلام، و تورات در یهودیت جایگاهی بسیار رفیع یافته‌اند. می‌توان گفت به همین دلیل است که مسیحیت در مقایسه با دو دین کتاب‌محور یهودیت و اسلام، کمتر به کتاب تکیه دارد.

اما این آخرین مکاشفه دو مرحله دارد و هنوز کامل نشده است؛ تنها در زمان بازگشت مسیح (Parousia) است که این مکاشفه کامل خواهد گردید. در آن زمان است که وعدهٔ جلال و شکوهی که به رستگاران داده شده است محقق خواهد شد و رستگاران زنده شده، فرزندان و وارثان خدا خواهند گردید (اول قرن‌تیاں ۱: ۷؛ دوم تسالونیکیان ۱: ۷؛ رومیان ۸: ۱۸-۲۳).

کتاب مقدس

انسان به کمک عقل خویش و با دقت در مکاشفهٔ عمومی خدا در طبیعت و تاریخ، به وجود خدا، و صفات و اعمال او پی می‌برد؛ اما این میزان از شناخت برای حل مشکلات انسان و رسانیدن او به سعادت و پاکی کافی نیست. از سویی دیگر، مکاشفهٔ عمومی تأثیری ضعیف و حجیتی ناقص بر افراد بشر دارد؛ زیرا انسان‌ها در آن، امر صریحی نمی‌یابند و نمی‌توان با قطعیت، یافته‌های عقلانی انسان از مکاشفهٔ عمومی را سخن و ارادهٔ خداوند دانست. کتاب مقدس نیز خود از این ضعف بشر آگاه بوده و به آن اشاره کرده است:

جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید (اول قرن‌تیاں ۱: ۲۱).

کاش که خدا سخن بگوید و لب‌های خود را بر تو بگشاید و اسرار حکمت را برای تو بیان کند. ... آیا عمق‌های خدا را می‌توانی دریافت نمود؟ یا به‌گفته قادر مطلق توانی رسید؟ مثل بلندی‌های آسمان است چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است چه توانی دانست؟ پیمایش آن از جهان طویل‌تر و از دریا پهن‌تر است. (ایوب، ۱۱: ۵-۹).

مکاشفه خدا در مسیح نیز منحصر به دوره‌ای خاص از تاریخ و منطقه‌ای کوچک از جغرافیا بود. آگوستین در کتاب *شهر خدا* در بیان ضرورت الهام دلایلی آورده است؛ مانند اینکه ۱. انسان نیازمند اعلانی از سوی خداوند است که برای برآورده کردن نیازهای او در حالت سقوط کافی باشد. ۲. وجدان انسان‌ها طالب کمک روحانی و هدایت به سوی حق است. ۳. استقبال انسان‌ها از الهامات و اعلانات الهی نشان‌دهنده این است که انسان‌ها منتظر این الهام هستند و به آن احتیاج دارند (به نقل از: الامیرکانی، ۱۸۹۰: ۱۶).

از این رو خداوند منبع روشن‌تر و کامل‌تری را در اختیار انسان قرار داده است: مکاشفه خاص او در کتاب مقدس. به نظر مسیحیان، کتاب مقدس هدف خدا از تعلیم و هدایت انسان، خواست‌های او از بشر، واسطه رهایی از خطا، و راه دست‌یابی به رستگاری را به انسان‌ها اعلان می‌کند؛ به همین دلیل کتاب مقدس عالی‌ترین مرجع و اساس دیانت مسیحی است.

در باب کتاب مقدس، باید علاوه بر مکاشفه (revelation) از الهام (inspiration) نیز سخن گفت. الهام مفهومی نزدیک به وحی در کلام اسلامی دارد. الهام به معنای پیامی بی‌واسطه از خدا است (Jones, 1999: 65). الهام مستلزم اشراق خاص ذهن است و به موجب آن، آدمی اندیشه‌هایی را که خدا مایل است او آنها را بنگارد دریافت می‌کند (بخشنده، ۱۳۸۷: ۱۲۵). اصلی‌ترین راه انتقال الهام کلام خداوند بود؛ این کلام ممکن بود به صورت یک گفته باشد یا یک نشانه نوشته‌شده یا یک ندای درونی که خدا به وسیله آن پیام خویش را به فرد گیرنده منتقل می‌کرد (Dulles, 2003: 195).

الهام با مکاشفه تفاوت دارد؛ مکاشفه مربوط است به انتقال حقایقی که از طریق دیگری قابل انتقال نیست و الهام مربوط است به ثبت حقیقت مکشوف‌شده؛ مثلاً یوحنا صدای هفت رعد را شنید و وقتی می‌خواست آن را بنویسد اجازه نیافت (مکاشفه ۱۰: ۳-۴). همچنین ممکن است الهام بدون مکاشفه مستقیم وجود داشته باشد، مانند زمانی که انجیل‌نویسان آنچه را دیده و یا بر اثر تحقیق دریافته بودند ثبت کردند (لوقا ۱: ۴-۱). لوقا به‌عنوان یک مورخ برای نوشتن انجیل خود به بررسی منابع مکتوب پرداخت و روایات شفاهی را مورد دقت قرار داد و در مورد بسیاری از مطالب *اعمال رسولان* شاهد عینی بود. ولی یوحنا غالب مطالب کتاب مکاشفه را به وسیله مکاشفه مستقیم از خدا دریافت

کرد. هر دو نفر در نوشتن مطالب خود دارای الهام بودند؛ ولی آنها را به طرق مختلف دریافت نمودند^۱ (تیسن، بی تا: ۶۱).

محتوای کتاب مقدس را می‌توان متشکل از دو مضمون اصلی دانست: اول ثبت مکاشفات عمومی و خاص خداوند و دوم مطالبی که انسان برای رستگاری به آنها نیاز دارد. بیانیه شورای اول واتیکان محتوای کتاب مقدس را چنین توصیف کرده است: «خود خداوند و احکام ازلی اراده او» و واتیکان دو چنین تعلیم می‌دهد: «خدا خواست که خود را مکتشف کند و اهداف پنهان اراده خویش را به ما بشناساند» (Dulles, 2003: 197). از این رو، کتاب مقدس جدای از سایر انواع مکاشفات نیست و در واقع شامل آنها نیز هست؛ مثلاً موضوع اصلی عهد قدیم کارهای قدرت‌آمیز الهی است (مثلاً تشبیه باب‌های ۷ و ۲۶). هم عهد جدید و هم عهد قدیم، شاهدی هستند بر اعمال خدا و همچنین شاهدی هستند بر اینکه چگونه قدرت و اراده الهی در حوادث و تجربیات ظهور یافته است؛ مانند حضور خدا در بوتۀ مشتعل (خروج ۳: ۴)، و ستون آتش (خروج ۱۳: ۲۱). کلام خدا و این اعمال ارتباط وثیقی با یکدیگر دارند؛ تنها در سایه اتحاد دوطرفه اعمال با کلام الهی است که مکاشفه به صورت کامل شکل می‌گیرد. بیانیه شورای واتیکان دو اعلام می‌دارد: «اعمالی که خدا در تاریخ رستگاری انجام داده است، تعلیم و واقعیاتی را که کلمات بر آنها دلالت دارند آشکار می‌سازند و آنها را تأیید می‌کنند؛ در حالی که کلمات نیز اعمال را اعلام می‌کنند و رازی را که این اعمال دربردارند روشن می‌سازند» (Dulles, 2003: 196).

در کنار این مکاشفه‌ها و اعمال، کتاب مقدس برنامه نجات الهی را نیز بیان می‌کند. مکاشفه و وحی یهودی-مسیحی به تدریج و در طول سده‌ها اتفاق افتاده است. توماس آکویناس این وحی و مکاشفه را به سه دوره عمده تقسیم می‌کند: قبل از شریعت

۱. تأکید مسیحیان بر الهامی بودن مطالب کتاب مقدس — چه مطالبی که مستقیماً از خدا یا روح القدس دریافت شده‌اند و چه آنها که با تحقیق و بررسی منابع نگاشته شده‌اند — برای حجیت بخشی به این مطالب است؛ زیرا زمانی که منبع مطالب یک نویسنده (مانند لوقا) مشاهدات و تحقیقات او است، این سؤال مطرح می‌شود که از کجا می‌توان به «صحیح و بی خطابودن» سخنان آنان اعتماد داشت؛ در اینجا است که مسیحیان مدعی می‌شوند در این موارد نیز نویسندگان کتاب مقدس، تحت الهام روح القدس به نگارش پرداخته‌اند و روح القدس آنان را در مسیر تحقیق و نگارش هدایت کرده و از خطا و اشتباه حفظ کرده است.

موسی، دوره شریعت، و دوره فیض. معیار این تقسیم‌بندی سه مکاشفه عمده خداوند است: مکاشفه بر ابراهیم، بر موسی، و بر رسولان (Ibid: 196). هر سه دوره وحی در کتاب مقدس مکتوب است. پیام خدا به ابراهیم و موسی در عهد قدیم مکتوب شده است. نوشته‌های عهد جدید نیز حقیقت نهایی و معنای مکاشفه خدا در مسیح را در اختیار مسیحیان می‌گذارند؛ «موضوع اصلی این نوشته‌ها اعمال، تعالیم، مصائب و جلال عیسی مسیح، پسر متجسد خدا، و شکل‌گیری کلیسای او تحت هدایت روح القدس است» (Catechism, 2004: 33).

از نظر الاهیات مسیحی مکاشفه کتاب مقدس با اراده خداوند پایان پذیرفته است؛ پایان این مکاشفه شکل‌گیری مجموعه رسمی (Canon) کتاب مقدس بود (Jones, 1999: 65-6). بنابراین امروزه کسی نمی‌تواند مدعی دریافت الهام الاهی به آن شکلی که نویسندگان کتاب مقدس دریافت می‌کردند بشود.

مکاشفه شخصی

تمام مواردی را که در بالا گفته شد می‌توان از این حیث که در دسترس همگان قرار دارند، مکاشفه‌های همگانی نامید (public Revelation)؛ اما انسان به مکاشفه دیگری نیز دسترس دارد که می‌توان آن را مکاشفه شخصی (private revelation) نامید. مکاشفه شخصی ممکن است به علت خوبی شخصی یک فرد به او عطا شود. این مکاشفه مسیحیان را برای وفاداری و پای‌بندی بیشتر به انجیل برمی‌انگیزد. آکویناس معتقد است که مکاشفه پیامبرانه، تا آن حدی که مربوط به عقاید است در دوره رسولان متوقف شد؛ اما این مکاشفه، در جایی که راهنمای اعمال انسان است، همواره ادامه خواهد یافت. البته به علت وجود فریب، دروغ، و اغراق در ادعاهای افراد، با گزارش‌های موجود درباره این نوع مکاشفه با احتیاط برخورد می‌شود (Dulles, 2003: 198). چنان‌که پیش از این نیز اشاره شد، آنچه در ادبیات اسلامی به مکاشفه معروف است، معنایی شبیه به این گونه از مکاشفه در الاهیات مسیحی دارد.

جمع‌بندی

از نظر الاهیات مسیحی، خدا پنهان است و دست‌نیافتنی و انسان نیز ناتوان از شناخت

او؛ اما خدا برای آنکه راه نجات را به انسان بنمایاند، از نهان‌گاه خویش بیرون آمده، خود و اهداف و خواسته‌هایش را بر انسان آشکار ساخته است. مسیحیان هر آنچه را که خدا و یا خواسته‌ها و اراده او را آشکار سازد «مکاشفه» می‌نامند.

مکاشفه‌های الهی به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: مکاشفه‌های عمومی و مکاشفه‌های خاص. مصادیق مکاشفه عمومی، حضور خداوند در نظم و نظام طبیعت، حوادث تاریخی، و وجدان انسان‌هاست. منظور از عمومی بودن این مکاشفه‌ها این است که با دقت در آنها، وجود خدا بر هر انسانی آشکار خواهد شد. اما مکاشفه‌های خاص، مواردی هستند که تنها بر افرادی مشخص و در زمان‌هایی خاص رخ داده‌اند. این مکاشفه‌ها را می‌توان در معجزات، نبوت‌های پیامبران، تجسد خدا در مسیح، کتاب مقدس، و تجربه شخصی افراد دید.

از نظر مسیحیان، مکاشفه‌های خاص همگانی (یعنی همه موارد مکاشفه‌های خاص به جز تجربه شخصی که همگانی نیست) با تجسد خدا در مسیح پایان پذیرفته است و تنها راه مسیحیان برای شناخت خدا، مکاشفه‌های عمومی و کتاب مقدس است؛ زیرا آدمی با تفکر و تأمل در مکاشفه‌های عام می‌تواند به وجود و حضور خداوند پی ببرد و کتاب مقدس نیز — که دربردارنده تمام گونه‌های مکاشفه خداوند است — او را از خواسته‌ها و اهداف الهی آگاه می‌سازد. این مکاشفه‌ها، و به‌ویژه کتاب مقدس، مبنای دیانت مسیحی هستند و از این رو، برای مسیحیان اهمیتی بنیادی و کارکردی انحصاری و ویژه دارند. الاهدانان مسیحی همواره در پی فهم این مکاشفه‌ها و به دست دادن معنایی عمیق‌تر از آنها بوده‌اند.

کتاب‌نامه

- الامیرکافی، جیمس انس (۹۰-۱۸۸۸م / ۹-۱۲۶۸ق)، *نظام‌التعلیم فی علم‌اللاهوت‌التویم*، بیروت: مطبعه الامیرکان.
- بخشنده، حمید (۱۳۸۷)، «بررسی نقادانه وحی و کتاب مقدس در الاهیات کاتولیک»، فصلنامه *هفت‌آسمان*، شماره ۳۷.
- برنتل، جرج (۱۳۸۱)، *آیین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- تیسن، هنری (بی‌تا)، *الاهیات مسیحی*، ترجمه ط. میکائیلیان، انتشارات حیات ابدی.
- عهدجدید بر اساس نسخه اورشلیم (۱۳۸۷)، ترجمه پیروز سیار، تهران: نشر نی.
- محمدیان، بهرام (مترجم و ویراستار) (۱۳۸۱)، *دایره‌المعارف کتاب مقدس*، تهران: سرخدار.
- مک‌گراث، الیستر (۱۳۸۴)، *درسنامه الاهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- میشل، توماس (۱۳۸۱)، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- هوردن، ویلیام (۱۳۶۸)، *راهنمای الاهیات پروتستان*، ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- هیک، جان (ویراستار) (۱۳۸۶)، *اسطوره تجسد خدا*، ترجمه محمدحسن محمدی مظفر و عبدالرحیم سلیمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- Catechism of the Catholic Church* (2004), London: Burns & Oates.
- Bowden, John (2005), *Christianity: the Complete Guide*, London: Continuum.
- Deninger, Johannes (1987), "Revelation", in: *The Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade (ed.), vol. 12, New York: Macmillan.
- Dulles, A. (2003), "Theology of Revelation", in: *New Catholic Encyclopedia*, 2nd ed., vol. 12, Detroit: Catholic University of America: Thomson/Gale; Washington, D.C.
- Jensen, J. (2003), "Concept of Revelation (In The Bible)", in: *New Catholic Encyclopedia*, 2nd ed., vol. 12, Detroit: Catholic University of America: Thomson/Gale; Washington, D.C.
- Jones, Gareth (1999), *Christian Theology: A Brief Introduction*, Malden, MA: Polity Press.
- Wilson, Robert R. (1987), "Biblical Prophecy", in: *The Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade (ed.), vol. 12, New York: Macmillan.

